



HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	Vol. 55, No. 4: Issue 135, Winter 2024, p.69-103
Online ISSN: 2538-3892	Print ISSN: 2008-9139
Receive Date: 22-01-2022	Revise Date: 13-06-2022
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74719.1271	Accept Date: 13-06-2022
	Article type: Original

The Scope of Omission of Specification (*Tark-i 'Istisfā'*) in Jurisprudential Inferences

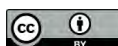
Mohammad Zendeheel ^{ID}, High-level instructor, Khorasan Seminary, Mashhad, Iran

Email: mxz62ir@gmail.com

Abstract

One of the factors involved in the abolishing of property is the principle of *Tark-i 'Istisfā'*, which helps the generalizing of the verdict beyond the specific matter questioned by the narrator. In some *Hadiths*, the narrator's question is general and it is possible to logically infer the generality of the verdict based on the generality of the question and by omitting the specifications of the *Ma'sūm* (infallible). Some aspects of the principle have been mentioned in the foundational (*Usūlī*) books of early Juriconsults. In order to determine the scope of *Tark-i 'Istisfā'*, a proper analysis of the principle is needed. Similarly, the components, channels, methods of inferring used by the general public, and the principle's scope of application should be analyzed. Pursuing this topic in jurisprudential and foundational (*Usūlī*) sources by employing the descriptive-analytical method has revealed the following results: First, the components of *Tark-i 'Istisfā'* consist of the antecedence of the narrator's question, the possibility of generalization for the answer, and the existence of probability in the question. Second, *Tark-i 'Istisfā'* is more prevalent in *'Iftā'iyi* (precautionary) *Hadiths*, and the independence or lack of independence of the *Ma'sūm* (infallible)'s answer does not influence the general application of the principle. Third, the questioner's intention and the inequality of probabilities plays a determining role in the scope of generality in *Tark-i 'Istisfā'*. Finally, the generality of *Tark-i 'Istisfā'* is inferred and weak. The specificity of *Ma'sūm* (infallible) is does not necessarily help the exclusiveness or specificity of the verdict.

Keywords: *Tark-i 'Istisfā'*, inferring, the narrator's question, probability





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۵ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۳۵ - زمستان ۱۴۰۲، ص ۶۹ - ۱۰۳	
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳	تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2022.74719.1271	نوع مقاله: پژوهشی	

گستره ترک استنباطات فقهی

محمد زنده‌دل

استاد سطح عالی حوزه علمیه خراسان

Email: mxz62ir@gmail.com

چکیده

از موارد دخیل در الغای خصوصیت، قاعده ترک استنباط است که مفید تعدی حکم از مورد سؤالِ راوی است. در برخی از احادیث، سؤال راوی محمل است و این قابلیت وجود دارد که عقل از اجمال سؤال و ترک استنباط معصوم، عمومیت حکم را استنباط کند. در کتب اصولی متقدمان، به برخی از زوایای قاعده اشاره شده است. برای تعیین گستره ترک استنباط در استنباطات فقهی لازم است تحلیل درستی از این قاعده صورت پذیرد و ارکان و مجاری و نحوه استنباط عموم و مقدار دلالت آن بررسی شود. از پیگیری این موضوع در منابع فقهی و اصولی به‌روشنی توصیفی و تحلیلی این نتایج به دست آمده است: اولاً، ارکان ترک استنباط عبارت‌اند از: سبقت سؤال راوی، امکان عمومیت جواب و وجود احتمال در سؤال؛ ثانیاً، ترک استنباط بیشتر در احادیث افتاب‌ی جریان دارد و استقلال و عدم استقلال جواب معصوم، تأثیری در استنباط عموم از ترک استنباط ندارد؛ ثالثاً، غرض سائل و عدم تساوی احتمالات سؤال، نقش تعیین‌کننده‌ای در قلمرو عموم ترک استنباط دارد. سرانجام اینکه عموم ترک استنباط، استنباطی و ضعیف است. دلیلی وجود ندارد که استنباط معصوم مفید انحصار و اختصاص حکم باشد.

واژگان کلیدی: ترک استنباط، استنباط، سؤال راوی، احتمال.

مقدمه

جواب معصوم در بخش وسیعی از احادیث مسبوق به سؤال، استقلال در دلالت ندارد، به طوری که گاهی انضمام سؤال راوی به جواب معصوم برای فهم معنای حدیث ضروری است. فقیهان و اصولیان از این امر غافل نبوده و لذا تلاش کرده‌اند تا همواره از دریچه سؤال راوی به جواب معصوم بنگرند. اما وجود احتمال در برخی از سؤالات راویان و حاضران در مجلس، شبهات و مشکلاتی را ایجاد کرده است. در مواردی، سؤال راوی، معجل و دارای شقوق متعدد است و مشخص نیست که سائل کدام فرض را اراده کرده است. در چنین مواردی گاهی گفته می‌شود که اجمال در سؤال راوی سبب اجمال در بخش جواب می‌شود و حدیث را از دایره اعتبار ساقط می‌کند. گاه نیز به استناد ترک استفصال، عمومیت حکم، استنباط می‌شود. مباحث نظری ترک استفصال نیز به طور بایسته در علم اصول نقد و بررسی نشده است. برخی در خصوص این قاعده ادعای اجماع کرده و برخی مسئله را اختلافی دانسته‌اند و برخی نیز از اساس منکر دلالت آن بر عموم شده‌اند. برخی مجرای آن را منحصر در احادیث مسبوق به سؤال دانسته و برخی آن را در مطلق احادیث جاری دانسته‌اند. برخی معتقدند ترک استفصال تنها در جواب مستقل معصوم مفید عموم است و گروهی هم آن را به طور مطلق دلیل بر عموم دانسته‌اند. عده‌ای قائل شده‌اند که ترک استفصال مفید تعدی حکم از مورد سؤال نیست، در عین حال برای ترک استفصال مثال‌هایی آورده شده که مصداق تعدی حکم از مورد سؤال است.

تحلیل و بررسی قاعده ترک استفصال سبب می‌شود تا فقیه توفیق بیشتری در استنباط حکم شرعی داشته باشد و با دقت بیشتری بتواند مواردی که اجمال سؤال به جواب سرایت می‌کند را از مجاری ترک استفصال تفکیک کند.

پیشینه‌شناسی بحث نشان می‌دهد که مسئله ترک استفصال اولین بار در کتب اهل سنت مطرح شده است. از میان علمای اهل سنت، غزالی در المنخول^۱ و فخر رازی در المحصول^۲، استفاده عموم از ترک استفصال را به شافعی نسبت داده‌اند.

علامه حلی اولین اصولی شیعه است که مسئله ترک استفصال را در تهذیب الوصول^۳ نقد و بررسی کرده است. پس از وی، شهید اول در القواعد و الفوائد^۴، فیض کاشانی در نقد الاصول^۵، نراقی در انیس

۱. غزالی، المنخول، ۱۵۰.

۲. فخر رازی، المحصول، ۳۸۶/۲.

۳. علامه حلی، تهذیب الوصول، ۱۳۳.

۴. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۶/۱.

۵. فیض کاشانی، نقد الاصول، ۱۰۰.

المجتهدین^۶ و سید مجاهد در مفاتیح الاصول^۷ این مسئله را نقد و بررسی کرده‌اند.

در زمینه ترک استفصال مقالاتی نیز وجود دارد، مانند: مقاله «استفاده عموم و اطلاق از ترک استفصال و ترک استیضاح»، نوشته فائزی و نهاوندی و مقاله «ماهیت ترک استفصال و شرایط آن»، نوشته برآبادی که اولاً، به همه زوایای قاعده اشاره نشده و ثانیاً، تحلیل درستی در خصوص قاعده صورت نگرفته است و برخی از نظریات اشتباه در کتب متقدمان را بدون نقد و بررسی تکرار کرده‌اند، از جمله: دخالت دادن جهل موجب در استنباط عموم از ترک استفصال.

۱. مفهوم‌شناسی

ترک استفصال در اصطلاح علم اصول به معنای این است که معصوم از سائل درباره مسئله‌ای که پرسیده است شرح مآوقع نخواهد. هرگاه سائل از موضوعی که دارای شقوق و حالات متعدد است سؤال کند، ولی شارع بدون توضیح خواستن از راوی، راجع به اصل آن موضوع، حکم مطلق و سربسته‌ای صادر کند، به این فرایند ترک استفصال می‌گویند.

در کتاب فرهنگ‌نامه اصول فقه برای ترک استفصال دو صورت فرض شده است: یکی اینکه، معصوم ابتدا به ساکن و بدون سابقه قبلی ترک استفصال کند و دیگر اینکه، معصوم در پاسخ به سؤال راوی ترک استفصال کند.^۸ بدیهی است که تصور این دو صورت برای ترک استفصال، ناشی از خلط بین اصطلاح «ترک استفصال» با اصطلاح «ترک تفصیل» است. در برخی از کتب فقهی نیز دو اصطلاح ترک استفصال و ترک تفصیل طوری به یکدیگر عطف شده که مخاطب گمان می‌کند این دو اصطلاح، معنای واحدی دارد.^۹ گاهی نیز در توضیح ترک استفصال از واژه «تفصیل» استفاده شده است، مانند: «ترک الاستفصال ولا سیما عند شدّة الحاجة إلى تفصیل البیان.»^{۱۰} یا عبارت: «إرسال الحكم من غیر تفصیل... فمن قال بالعموم لأجل ترک الاستفصال التفت إلى هذا الوجه.»^{۱۱} این گونه عبارات نیز چنین القا می‌کند که ترک استفصال، همان ترک تفصیل است با اینکه این دو اصطلاح با یکدیگر تفاوت دارد.

۶. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۲/۲.

۷. مجاهد، مفاتیح الأصول، ۱۵۱.

۸. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۳۰۳.

۹. کاشف‌الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۲.

۱۰. میرداماد، حاشیة علی مختلف الشیعة، ۸.

۱۱. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۵/۱.

۲. تفاوت ترک استفصال با ترک تفصیل

ترک تفصیل، به معنای توضیح ندادن خود معصوم است، ولی ترک استفصال، به معنای توضیح نخواستن معصوم از سائل است. در اولی، خود معصوم به جزئیات مسئله پرداخته، ولی در دومی، جزئیات مسئله مورد سؤال را از سائل پرسیده است. لذا در توضیح ترک استفصال گفته شده: «یرسل الحکم من غیر استفصال عن کیفیتة القضية کیف وقعت.»^{۱۲} یا برخی استفصال را با «عن» متعدی کرده و نوشته اند: «یدلّ علیه ترک الاستفصال عن السائل.»^{۱۳}

ترک تفصیل، هم در احادیث مسبوق به سؤال راه دارد و هم در احادیث ابتدا به ساکن، ولی ترک استفصال چنان که خواهد آمد اختصاص به احادیث مسبوق به سؤال راوی دارد.

ترک تفصیل در احادیث مسبوق به سؤال زمانی مطرح می شود که سؤال راوی عام باشد، برخلاف ترک استفصال که سؤال راوی باید مجمل و دارای احتمال باشد.

بنابراین، ترک استفصال هم در معنا و هم در مجری با ترک تفصیل مغایرت دارد و عباراتی نیز مؤید همین نظریه است،

مانند: «ترک الاستفصال فی مقام السؤال یفید العموم... و کذا ترک التفصیل»^{۱۴} یا: «ترک الاستفصال... و کذا ترک التفصیل.»^{۱۵}

نمونه تفصیل معصوم: در حدیثی، راوی سؤال می کند آیا خنده نماز را قطع می کند؟ حضرت تفصیل می دهد و می فرماید: «أَمَّا التَّبَسُّمُ فَلَا يَقْطَعُ الصَّلَاةَ وَأَمَّا الْقَهَقَهَةُ فَهِيَ تَقْطَعُ الصَّلَاةَ.»^{۱۶}

نمونه ترک تفصیل معصوم: «الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَسْتَنْجِيَ كَيْفَ يَقْعُدُ؟ قَالَ: كَمَا يَقْعُدُ لِلْغَائِطِ.»^{۱۷} به نظر می رسد که سؤال سائل در این حدیث، از همه کیفیاتی است که هنگام نشستن برای استنجا لازم است و در عین حال، امام تفصیلی در مسئله نداده و فرموده است: «كما يقعد للغائط» مشخص می شود که حکم صادر شده، عام است و شامل همه اموری می شود که حین تخلی شرط است، از جمله: ترک استقبال و استدبار. از این رو، شیخ انصاری ذیل حدیث نوشته است: «الجواب يدل على العموم، فيشمل الاستقبال و

۱۲. فاضل مقداد، نضد القواعد، ۱۵۳.

۱۳. صدر، الاجتهاد، ۵۰.

۱۴. کاشانی، تسهیل المسالك، ۲۳.

۱۵. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۴۷.

۱۶. طوسی، تهذیب الأحكام، ۳۲۴/۲.

۱۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۶۰/۱.

نمونه استفصال معصوم: راوی از امام صادق می‌پرسد: مردی از من درخواست کرده تا برایش کالایی بخرم و من هم قبول کردم تا در مقابل مقداری سود، کالا را برایش بخرم. سپس کالای مدّ نظر را خریدم و بعد به او فروختم. آیا این عمل صحیح است؟ حضرت از راوی استفصال می‌کند و می‌پرسد: «أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ وَإِنْ شَاءَ تَرَكَ؟»^{۱۹} آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد کالای تو را می‌خرد و اگر نخواهد، نمی‌خرد؟ در حقیقت، حضرت با این استفصال می‌خواهد محل ابتلای راوی را مشخص کند.

نمونه‌هایی از ترک استفصال: أ. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْمَتَاعَ بِنِسَاءٍ أَيْشْتَرِيهِ مِنْ صَاحِبِهِ الَّذِي يَبِيعُهُ مِنْهُ؟»؛ بشاربن یسار از امام صادق سؤال می‌کند که اگر بائع کالایش را به نسیه بفروشد، آیا می‌تواند همین کالا را دوباره از مشتری بخرد. حضرت می‌فرماید: «نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ»^{۲۰} سؤال راوی در خصوص جزئیات مسئله، اجمال دارد و معلوم نیست که فروش دوباره کالا به بائع، بعد از پایان آجل است یا قبل از آن؟ و اینکه آیا به جنس می‌خرد یا به غیرجنس؟ معصوم نیز از راوی استفصال نکرده و به‌طور سربسته حکم به جواز داده است. شیخ انصاری به استناد ترک استفصال، در این حدیث قائل به جواز بیع به‌طور مطلق شده است.^{۲۱}

ب. در حدیثی راوی سؤال می‌کند: «آیا لباس مردی که به آب استنجا بر خورد کرده، نجس می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: خیر نجس نمی‌شود.»^{۲۲} سؤال راوی در این روایت نیز اجمال دارد و مشخص نیست که مقصود سائل، استنجای به غائط بوده یا استنجای به بول و امام هم از سائل نپرسیده که مقصود وی کدام فرض است، بلکه به‌طور مطلق فرموده است: «نجس نمی‌شود.» از این رو، برخی به ترک استفصال معصوم در این حدیث استناد کرده و فتوا داده‌اند که آب استنجا به‌طور مطلق پاک است.^{۲۳}

ج. در حدیثی آمده است که ابن غیلان هنگامی که اسلام آورد، ده زن در نکاح خود داشت و پیامبر گرامی اسلام بدون اینکه از تقدیم و تأخیر در عقد این زنان از راوی استفصال کند، حکم به اختیار وی در نگه داشتن چهار زن و رها کردن بقیه کرده است.^{۲۴} طوسی،^{۲۵} حلی،^{۲۶} محقق ثانی،^{۲۷} شهید ثانی،^{۲۸}

۱۸. انصاری، کتاب الطهارة، ۴۳۱/۱.

۱۹. کلینی، الکافی، ۲۰۰/۵.

۲۰. ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۲۱۴/۳.

۲۱. انصاری، کتاب المكاسب، ۲۲۶/۶.

۲۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ۸۷/۱.

۲۳. همدانی، مصابح الفقیه، ۳۲۶/۱؛ یزدی، شرح العروة، ۹۵.

۲۴. نوری، مستدرک الوسائل، ۴۲۸/۱۴.

۲۵. طوسی، المبسوط، ۲۳۹/۴.

عاملی^{۲۹} و صاحب جواهر^{۳۰} به دلیل ترک استفصال در این حدیث معتقدند که تفاوتی نمی‌کند مرد، زنان جدید را نگه دارد یا زنانی را که اول به نکاح خود درآورده است.

۳. شروط ترک استفصال برای افاده عموم

۳.۱. سبقت سؤال راوی

صاحب اشارات درباره مجرای این قاعده نوشته است: «انما يتحصل فيما يتحقق سؤال و الآ لا يتحقق ترک الاستفصال»^{۳۱} از نظر وی، ترک استفصال اختصاص به احادیثی دارد که مسوق به سؤال راوی باشد. شهید اول نیز در مقام فرق بین ترک استفصال و اصطلاح «قضیه فی واقعه» به این شرط اشاره کرده و معتقد شده که ترک استفصال مربوط جایی است که راوی از واقعه محتمل الوجوهی سؤال کرده باشد.^{۳۲} از جمله افرادی که سبقت سؤال راوی را شرط دانسته‌اند عبارت‌اند از: موسوی قزوینی،^{۳۳} صاحب قوانین،^{۳۴} نراقی^{۳۵} و سیدمجاهد.^{۳۶}

عباراتی مانند: «ترک الاستفصال فی جواب السؤال»،^{۳۷} «ترک الاستفصال عمّا یحتمله السؤال»،^{۳۸} «ترک الاستفصال عقیب السؤال»^{۳۹} و همچنین مواردی که فقها واژه استفصال را با «عن» متعدی کرده‌اند،^{۴۰} ظهور در اعتبار سبقت سؤال راوی در عموم ترک استفصال دارد.

۳.۲. وجود احتمال در سؤال

وجود احتمال در سؤال راوی، از ارکان اصلی ترک استفصال است؛ چراکه اگر سؤال راوی واضح باشد و

۲۶. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۶۵۲.

۲۷. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴۲۴/۱۲.

۲۸. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۳۷۰/۷.

۲۹. موسوی عاملی، نهاية المرام، ۱۹۸/۱.

۳۰. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۵۶/۳۰.

۳۱. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۶.

۳۲. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۶/۱.

۳۳. قزوینی، نتائج الأفكار، ۸۲.

۳۴. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲۶.

۳۵. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۲/۲.

۳۶. مجاهد، مفاتیح الأصول، ۱۵۱.

۳۷. عاملی، استقصاء الاختیار، ۵۱/۳.

۳۸. علامه حلی، مختلف الشیعه، ۲۹۰/۲، ۳۵۹، ۳۷۱/۳؛ منتهی المطلب، ۱۳۰/۲.

۳۹. حلی، ایضاح الفوائد، ۱۷۲/۱؛ صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۹۳/۳؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲۷۲/۲.

۴۰. شهید اول، القواعد و الفوائد، ۲۰۶/۱؛ آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۱۴/۳؛ آخوند خراسانی، در الفوائد، ۲۰۰؛ تبریزی، دروس، ۱۴۵/۶؛ همدانی، مصباح الفقیه، ۱۷۶/۲، ۱۷۲/۶، ۷۰/۴، ۱۸۹/۸، ۱۳۹۵/۱۳، ۵۱۰، ۵۲۱/۱۴.

هیچ ابهامی در آن نباشد، اصلاً قابلیت استفصال وجود نخواهد داشت و ترک استفصال، منتفی به انتفای موضوع خواهد بود. از این رو، نائینی گفته است: «ترک الاستفصال إنما یکون فی المحلّ القابل للاستفصال.»^{۴۱} مقصود از وجود احتمال این است که سؤال راوی راجع به جزئیات مسئله اجمال داشته باشد؛ به این معنا که، راوی از یک مسئله دارای شقوق و فروض متعدد سؤال کند و معلوم نباشد که وی کدام فرض را اراده کرده است. لذا موسوی قزوینی^{۴۲} و کرباسی^{۴۳} ترک استفصال را منحصر در مسئله‌ای دانسته‌اند که در خصوص آن بیش از یک احتمال برود و در کتاب مصباح الفقاهه آمده است: «أن ترک الاستفصال انما یفید العموم إذا کان مورد السؤال ذا شقوق شتی.»^{۴۴} حلی نیز در توضیح این اصطلاح نوشته است: «ما کان فیہ لفظ... بعد سؤال عن قضیة یحتمل وقوعها علی وجوه متعددة.»^{۴۵} شیخ انصاری برای استناد به عموم ترک استفصال در حدیثی، ابتدا سه احتمال درباره سؤال راوی مطرح کرده است.^{۴۶} شیرازی در رد ترک استفصالی که برخی مدعی آن هستند، نوشته است: «ترک الاستفصال مع عدم قیام الاحتمال... لا یقتضی العموم.»^{۴۷} همین طور کاشف الغطاء با عبارت: «ترک الاستفصال لا تنفع فی المقام لأن الراوی حاکی لوضعیة الحال»،^{۴۸} اعتراض خودش را راجع به ترک استفصال در جایی که سؤال راوی دارای احتمال نیست، بیان کرده است.

از این گذشته، تعبیراتی مانند: «ترک الاستفصال مع قیام الاحتمال»،^{۴۹} «ترک الاستفصال عمّا یحتمله السؤال»^{۵۰} و «ترک الاستفصال مع اجمال السؤال»^{۵۱} که در کتب فقهی و اصولی فراوان به چشم می‌خورد نیز ظهور در اعتبار این شرط دارد.

با این وجود، حائری نوشته است: «نحن نؤمن بالإطلاق بملاک ترک الاستفصال فیما إذا لم یکن السؤال مجملاً.»^{۵۲} به نظر می‌رسد مقصود وی از «لم یکن السؤال مجملاً»، عدم اجمال سؤال از جهت موضوع و

۴۱. نائینی، کتاب الصلاة، ۲۲۱/۱.

۴۲. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۰.

۴۳. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۶.

۴۴. خوبی، مصباح الفقاهة، ۷۵/۴.

۴۵. فاضل مقداد، نضد القواعد، ۱۵۳.

۴۶. انصاری، کتاب المکاسب، ۳۶۳/۳.

۴۷. شیرازی، حاشیة المکاسب، ۵۵/۱.

۴۸. کاشف الغطاء، النور الساطع، ۴۶۰/۱.

۴۹. حلی، ایضاح الفوائد، ۱۷۲/۱؛ ابن فهد حلی، المذهب البارخ، ۳۰۹/۴؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲۱۱/۲؛ موسوی عاملی، نهاية المرام، ۲۶۸/۱.

بحرانی، حدائق الناضرة، ۲۳۷/۵؛ بهبهانی، مصابیح الظلام، ۱۸۱/۲؛ بهبهانی، حاشیة، ۲۸۲.

۵۰. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۳۵۹/۲؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۱۳۰/۲؛ شهید ثانی، رسائل، ۳۱۴/۱.

۵۱. بحر العلوم، بلغة الفقیه، ۲۱۸/۲.

۵۲. حائری، فقه العقود، ۲۶۴/۲.

غرض سائل باشد؛ یعنی اصل مسئله مورد سؤال نباید اجمال داشته باشد. به عبارت دیگر، اجمال، گاهی در غرض سائل است، به طوری که جنس مسئله مورد سؤال مشخص نیست. چنین اجمالی به جواب سرایت و حدیث را غیرقابل استناد می‌کند، ولی اگر اجمال مربوط به جزئیات و فروض مسئله باشد، چنین اجمالی نه تنها مضّر به عموم جواب نیست، بلکه از شرایط عموم ترک استفصال است. لذا وی در ادامه می‌نویسد: «نحن نؤمن ب... ترک الاستفصال فیما إذا لم یکن السؤال مجملا و لکن کانت هناك احتمالات فی مقارنات الواقعة المسؤول عنها». عبارت «و لکن کانت هناك احتمالات» به خوبی به وجود احتمال اشاره دارد، به خصوص که وی در ادامه مثالی آورده است که سؤال راوی در آن در خصوص جزئیات و شقوق مسئله اجمال دارد.^{۵۳}

ممکن است اشکال شود که سؤال راوی راجع به جواب معصوم قرینه متصل محسوب می‌شود (به خصوص در جواب‌های غیرمستقل، مانند «لا بأس») و در علم اصول ثابت شده است که اجمال مخصص متصل، به عام سرایت می‌کند^{۵۴} و لذا حائری آورده است: «ترک الاستفصال فی موارد اجمال السؤال غیر تام، و أنّ اجمال السؤال یسری إلى الجواب».^{۵۵}

جواب این است که ترک استفصال در جایی جریان دارد که سؤال راوی از اساس در خصوص افراد و فروض مسئله اجمال داشته باشد و بدیهی است که در چنین صورتی معصوم برای تفهیم حکم شرعی به سؤال راوی اعتماد نمی‌کند. چگونه امام برای تفهیم حیثیتی که سؤال در خصوص آن اجمال دارد، به سؤال اعتماد کرده است؟ وقتی یقین داریم که معصوم به سؤال راوی اعتماد نکرده و آن را قرینه نگرفته است، چگونه اجمال در سؤال به عموم جواب سرایت خواهد کرد؟

بله، در یک فرض، اجمال در سؤال به جواب معصوم سرایت می‌کند و آن اینکه علم داشته باشیم سؤال راوی در ابتدا به فرضی از فروض مسئله اشاره داشته ولی بعداً به دلیل عواملی، مجمل و محتمل الوجوه شده است. در چنین مواردی، احتمال اعتماد معصوم به سؤال راوی به عنوان قرینه‌ای متصل قوی است و لذا اجمال در ناحیه سؤال راوی، به جواب معصوم سرایت می‌کند.

۳.۳. امکان عمومیت جواب معصوم

هر چند وجود احتمال در سؤال راوی از شرایط ترک استفصال است، ولی منشأ احتمال در سؤال، گاهی اشتراک لفظی است که در این صورت، امکان عمومیت جواب راجع به معانی مشترک لفظی وجود ندارد و

۵۳. حائری، فقه العقود، ۲/۲۶۴.

۵۴. مظفر، اصول الفقه، ۱/۱۳۰.

۵۵. حائری، فقه العقود، ۲/۲۶۴.

بدیهی است که استنباط عموم، فرع بر امکان عموم است. در مواردی که منشأ احتمال، اشتراک لفظی است، جواب معصوم نمی تواند هر دو معنای محتمل درباره لفظ مشترک را شامل شود؛ چراکه لازمه اش استعمال لفظ در بیش از یک معناست. از این رو، برخی آورده اند: «المراد من الاحتمال، الاحتمال الناشئ عن اشتغال السؤال على المشترك المعنوی لا اللفظی.»^{۵۶}

علامه حلی معتقد است که نه تنها باید عمومیت جواب در مقام ثبوت، امکان داشته باشد؛ بلکه در مقام اثبات باید احتمال عمومیت جواب نیز برود و لذا نوشته است: «ترك الاستفصال مع احتمال العموم يدل على تعميم المقال.»^{۵۷}

همدانی قائل است که امکان اراده عموم توسط سائل نیز از شروط ترک استفصال است.^{۵۸} اما به نظر می رسد که چنین شرطی لازم نیست، بلکه حتی اگر بدانیم سائل، تنها فرضی را اراده کرده و ما آن فرض را ندانیم، برای استنباط عموم از ترک استفصال کافی است. چون معیار در استنباط عموم این است که در فرض خاص بودن حکم، استفصال از سائل لازم و ضروری باشد^{۵۹} و چنین معیاری، هم در فرض امکان اراده عموم توسط سائل وجود دارد و هم در فرض عدم امکان اراده عموم.

۳. ۴. نحوه دلالت ترک استفصال بر عموم

در جایی که سؤال راوی محتمل الوجوه است، اگر حکم شرعی خاص و منحصر به فرضی از فروض مسئله بوده باشد، معصوم باید از سائل در خصوص احتمالات سؤال استفصال کند تا فرض مورد سؤال برای حاضران در مجلس و غایبان از مجلس مشخص شود وگرنه مستلزم اغرای به جهل است؛ چراکه حاضران در مجلس و غایبانی که حدیث برایشان نقل می شود نمی دانند مقصود سائل از سؤالش چه فرضی است و لذا احتمال دارد جواب را حمل بر عموم یا حمل بر وجه غیر صحیح آن کنند، ولی در صورتی که حکم شرعی، عام و شامل همه احتمالات سؤال راوی باشد، اغرای به جهل رخ نخواهد داد. از این رو، برخی نوشته اند: «أن ترک الاستفصال إنما يفيد العموم لئلا يلزم الإضلال أو الإغراء بالجهل ممن شأنه وظيفته الهداية والإرشاد.»^{۶۰}

محقق اردبیلی،^{۶۱} بحرانی،^{۶۲} مجلسی،^{۶۳} نراقی^{۶۴} و خمینی^{۶۵} نیز همین استدلال را مطرح کرده اند و

۵۶. شیرازی، تقریرات، ۲/۲۱۹.

۵۷. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۲/۲۰۰.

۵۸. همدانی، مصباح الفقیه، ۱/۳۳۲.

۵۹. بلاغی، الرسائل الفقهیة، ۱۴۶.

۶۰. قزوینی، تعلیقة علی معالم الاصول، ۴/۸۲۹.

۶۱. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۵/۲۴۵.

برخی؛ مانند خوئی^{۶۶} و حلی^{۶۷} معتقدند: ترک استفصال در جایی که حکم خاص است، سبب تأخیر بیان از وقت حاجت می‌شود.

۴. تأثیر تعلیمی یا افتایی بودن حدیث در استنباط عموم

فرضی بودن سؤال راوی در برخی از احادیث شرعی و مبتلابه بودن سؤال راوی در برخی دیگر از احادیث شرعی و تأثیر این تفاوت در قلمرو حکم شرعی، همواره مدّ نظر فقها و اصولیان بوده است، چنان‌که عباراتی مانند: «ان السائل یسأل تارة عن قضیة فرضیة و اخرى عن قضیة دخلت فی الوجود»^{۶۸} و «إنّ السؤال إما عن واقعة وقعت فی الوجود... أو عن واقعة لم تقع بعد»^{۶۹} از این امر حکایت دارد. سیستانی، نوع اول از این احادیث را «تعلیمی» و نوع دوم را «افتایی» نامیده است.^{۷۰}

در احادیث تعلیمی، سؤال راوی از محل ابتلای خودش نیست؛ بلکه سؤال، فرضی و به هدف آموختن احکام شرعی است.^{۷۱} در این‌گونه احادیث، تفصیل معصوم از استفصال معصوم منطقی‌تر است؛ چراکه راوی قصدش تنها فرضی خاص و مبتلابه نیست که معصوم با توضیح خواستن از وی بخواهد آن فرض را شناسایی کند و پاسخ همان فرض را بدهد. لذا خوبی برای اثبات عمومیت واژه «شک» در صحیح زراره که از احادیث تعلیمی است، به قاعده ترک استفصال استناد نکرده، بلکه به اصطلاح ترک تفصیل اشاره کرده است.^{۷۲}

لکن در احادیث افتایی، راوی، تنها از محل ابتلای خودش سؤال می‌کند و انگیزه‌ای برای فهم حکم شرعی در غیر محل ابتلای خود ندارد. در چنین فرضی اگر سؤال، دارای احتمالات و فروضی باشد و حکم شرعی مختص فرضی باشد، معصوم وظیفه دارد از راوی توضیح بطلبد تا فرض مورد ابتلای سائل مشخص شود، در غیر این صورت، دامنه حکم شرعی برای سائل، حاضران و غایبان معلوم نخواهد بود و این همان

۶۲. بحرانی، حدائق الناضرة، ۲۳۷/۵.

۶۳. مجلسی، مرآة العقول، ۴۲۲/۱۰.

۶۴. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۳/۲؛ نراقی، تجرید الاصول، ۱۷۲.

۶۵. خمینی، کتاب البیع، ۱۵۰/۳.

۶۶. خوئی، مصباح الاصول، ۴۱۰/۲.

۶۷. ابن‌فهد حلی، المذهب البارع، ۳۰۹/۴.

۶۸. کرباسی، اشارات الاصول، ۲۸۶.

۶۹. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۲/۲.

۷۰. سیستانی، اختلاف الحدیث، ۶۱.

۷۱. سیستانی، اختلاف الحدیث، ۶۱.

۷۲. خوئی، موسوعة، ۶۸/۶.

اغرای به جهل است که نقض غرض و خلاف حکمت تبلیغ احکام شرعی است.

۵. تأثیر استقلال و عدم استقلال جواب در عموم ترک استفصال

جواب معصوم گاهی استقلال در دلالت دارد، به گونه‌ای که برای فهم معنای آن نیازی به انضمام سؤال راوی نیست، مانند حدیث: «سَأَلْنَا الرَّضَا (ع) عَنِ الرَّجُلِ يَنَامُ عَلَى دَابَّتِهِ؟ فَقَالَ: إِذَا ذَهَبَ النَّوْمُ بِالْعَقْلِ فَلْيُعِدِ الْوُضُوءَ.»^{۷۳}

گاهی نیز جواب معصوم استقلال در دلالت ندارد، به طوری که بدون ملاحظه سؤال، نامفهوم است، مانند: «سَأَلْتُهُ عَنْ مَاءِ الْبَحْرِ أَوْ يَتَوَضَّأُ مِنْهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ.»^{۷۴} جواب معصوم در اغلب احادیث مسبق به سؤال راوی، استقلال در دلالت ندارد.

کرباسی به مشهور علما نسبت داده است که از نظر آنان، ترک استفصال در جواب‌های غیر مستقل، مفید عموم نیست^{۷۵} و خودش معتقد است در جواب‌های غیر مستقل، بحث از عموم ترک استفصال، غیر معقول و منتفی به انتفای موضوع است؛ یعنی در جواب‌های غیر مستقل اصلاً ترک استفصال محقق نمی‌شود تا بحث از عموم آن معنا داشته باشد.^{۷۶}

لکن به نظر می‌رسد که به دلایلی ترک استفصال همیشه مفید عموم است و استقلال و عدم استقلال جواب تأثیری در آن ندارد که عبارت‌اند از:

اولاً. جواب معصوم در اکثر احادیثی که مشهور، به ترک استفصال در آن استناد کرده‌اند، غیر مستقل است که به چند نمونه اشاره می‌شود:

أ. «عَنْ رَجُلٍ جَعَلَ أَمْرًا أَمْرًا إِلَيْ رَجُلٍ فَقَالَ... أَيْجُوزُ ذَلِكَ لِلرَّجُلِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ.»^{۷۷} با اینکه جواب در این حدیث یک کلمه است و بدون لحاظ سؤال مفهومی ندارد، ولی علامه،^{۷۸} محقق حلی،^{۷۹} محقق ثانی^{۸۰} و عاملی،^{۸۱} به عموم ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند.

۷۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۵۲/۱.

۷۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۳۶/۱.

۷۵. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۷۶. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۷۷. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۸۸/۲۲.

۷۸. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۳۴۹/۷.

۷۹. حلی، ایضاح الفوائد، ۲۹۳/۳.

۸۰. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۹۰/۸.

۸۱. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۲۸/۹.

ب. «قُلْتُ لَهُ لَيْسَ فِي الدِّينِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: لَا.»^{۸۲} محقق حلی^{۸۳} و نجم‌الدین حلی^{۸۴} به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند، با اینکه جواب حضرت در حدیث، واژه «لا» است.

ج. «عَنِ الرَّجُلِ يَبِيعُ الْمَتَاعَ بِنَسَاءٍ فَيَشْتَرِيهِ مِنْ صَاحِبِهِ الَّذِي يَبِيعُهُ مِنْهُ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا بَأْسَ بِهِ.»^{۸۵} شهید اول^{۸۶} و شیخ انصاری^{۸۷} به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده‌اند.

د. «مُحْرَمٌ أَصَابَ صَيْدًا؟ قَالَ: عَلَيْهِ الْكُفَّارَةُ.»^{۸۸} صاحب‌التنقیح^{۸۹} به ترک استفصال در این حدیث استناد کرده است.

ه. محقق ثانی و عاملی، به ترک استفصال در حدیث «فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَ الْمَرْأَةُ تُصَلِّي بِجَدَاهُ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ»^{۹۰} استناد کرده‌اند.^{۹۱}

و. «عَنِ الشُّرْبِ فِي الْقَدَحِ فِيهِ ضَبَّةٌ مِنْ فِضَّةٍ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ.»^{۹۲} صاحب‌مدارک^{۹۳} و آشتیانی^{۹۴} به جهت ترک استفصال در این حدیث اشاره کرده‌اند.

ز. نمونه‌های فراوان دیگری که به ذکر آدرس بسنده می‌شود.^{۹۵}

ثانیاً. ضرورت استفصال در جواب غیرمستقلی که تابع دلالت سؤال است، به مراتب بیشتر است از استفصال در جواب مستقلی که تابع دلالت سؤال نیست. اگر خاص بودن حکم و وجود احتمال در سؤال، استفصال معصوم را در جواب مستقل ضروری می‌کند، به طریق اولی باید استفصال را در جواب غیرمستقل

۸۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۹/۹۶.

۸۳. حلی، ایضاح الفوائد، ۱/۱۶۸.

۸۴. محقق حلی، ایضاح ترددات الشرايع، ۱/۵۴.

۸۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۸/۴۱.

۸۶. شهید اول، غایة المراد، ۲/۷۹.

۸۷. انصاری، کتاب المکاسب، ۶/۲۲۶.

۸۸. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۳/۹۳.

۸۹. فاضل مقداد، التنقیح الرابع، ۱/۵۴۷.

۹۰. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۵/۱۲۵.

۹۱. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲/۱۲۰؛ شهید ثانی، روض الجنان، ۲/۶۰۱.

۹۲. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳/۵۱۰.

۹۳. موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲/۳۸۳.

۹۴. آشتیانی، الرسائل التسع، ۱۹۹.

۹۵. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۱/۲۷۰، ۲/۳۵۹، ۳/۴۴۸؛ علامه حلی، منتهی المطلب، ۲/۱۴۴؛ علامه حلی، نهاية الأحکام، ۱/۲۳۶؛ ابن‌فهد حلی، المهذب البارح، ۳/۳۶۹؛ حلی، ایضاح الفوائد، ۱/۱۴۹، ۱۷۱، ۳۴۳؛ ۳/۷۳، ۱۲۶، ۳۶۸؛ شهید اول، غایة المراد، ۳/۵۷۶؛ ۴/۲۶؛ شهید اول، القواعد و الفوائد، ۱/۲۰۷؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۳/۲۲۴؛ موسوی عاملی، مدارک الأحکام، ۲/۲۶۰، ۵/۲۴۴؛ ابن‌شهید ثانی، معالم‌الدین، ۲/۷۹۸؛ عاملی، استقصاء الإعتبار، ۱/۲۴۸، ۲/۳۶۸؛ بحرانی، حدائق‌الناضرة، ۵/۱۲۵؛ انصاری، کتاب المکاسب، ۲/۹۹؛ انصاری، کتاب الصلاة، ۱/۴۲۷، ۲/۳۵۳؛ انصاری، کتاب الصوم، ۱/۲۶۹، ۲/۳۰۲؛ آشتیانی، کتاب الزکاة، ۱/۳۰۲.

ضروری کند؛ چراکه در جواب‌های غیرمستقل، مخاطب التفات بیشتری به سؤال راوی دارد نسبت به جواب‌های مستقل. بنابراین، اجمال سؤال و ترک استفصال در جواب غیرمستقل، دلالت بیشتری بر عموم دارد تا اجمال سؤال و ترک استفصال در جواب مستقل.

ثالثاً. همان‌طور که بیان شد عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را نسبت به همه احتمالات سؤال استنباط می‌کند. بدیهی است که این استنباط با معیار اغرای به جهل صورت گرفته است و استقلال و عدم استقلال جواب معصوم نفیاً و اثباتاً در این معیار تأثیری ندارد.

۶. قلمرو عموم ترک استفصال

غرض سائل از سؤال و عدم تساوی احتمالات سؤال، دو عنصری است که صلاحیت دارد قلمرو عموم ترک استفصال را تحت تأثیر قرار دهد. برخی، مورد سؤال راوی را نیز مؤثر دانسته‌اند. از این رو، ضرورت دارد هریک از این عناصر سه‌گانه بررسی شود:

۶.۱. غرض سائل از سؤال

ترک استفصال، تنها در خصوص احتمالاتی مفید عموم است که غرض سائل به آن تعلق گرفته و معصوم در مقام بیان آن است. به عبارت دیگر، ترک استفصال دلالت دارد بر عمومیت حکم نسبت به تمام احتمالاتی که احتمال اراده آن توسط سائل می‌رود، نه هرگونه احتمالی که تصورشدنی است، ولو مواردی که علم داریم سائل آن را اراده نکرده است. برای نمونه، اگر غرض سائل به حکم وضعی تعلق گرفته باشد، ترک استفصال نیز تنها سبب عمومیت حکم نسبت به همه احتمالات حکم وضعی خواهد بود و ناظر به حکم تکلیفی و احتمالات آن نخواهد بود. بحرانی در این باره نوشته است: «ان ترک الاستفصال... انما يتم بالنسبة إلى الغرض المقصود من سياق الكلام»^{۹۶} و برخی آورده‌اند: «ترک الاستفصال انما يفيد العموم لو كانت الجهة التي يحاول الاستفادة العموم بلحاظها محط نظر السائل»^{۹۷} کاشف الغطاء،^{۹۸} حکیم،^{۹۹} خمینی،^{۱۰۰} آملی،^{۱۰۱} نجفی^{۱۰۲} و نائینی^{۱۰۳} نیز با عبارات متفاوتی به این مطلب اشاره کرده‌اند. خوانساری

۹۶. بحرانی، حدائق الناضرة، ۱۲/۵.

۹۷. روحانی، المرتقی، ۲۳۳/۱.

۹۸. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۱۱۶، ۳۷۵.

۹۹. حکیم، مستمسک، ۵۳۲/۲.

۱۰۰. خمینی، کتاب الطهارة، ۱۵۴/۳.

۱۰۱. آملی، المعالم المأثورة، ۳/۱.

۱۰۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۵/۲۲.

۱۰۳. نائینی، منية الطالب، ۲۰۸/۱.

به شیخ طوسی نسبت داده که از نظر وی، مدفوع همه پرنندگان به غیر از خفاش پاک است، به دلیل ترک استفصال در این حدیث: «عَنِ الرَّجُلِ يَرَى فِي ثَوْبِهِ خُرَّ الطَّيْرِ أَوْ غَيْرَهُ هَلْ يَحْكُهُ وَ هُوَ فِي صَلَاتِهِ؟ قَالَ: لَا بَأْسَ.»^{۱۰۴} سپس استناد به عموم ترک استفصال را مردود می‌داند و قائل است که ترک استفصال تنها نسبت به حکمی که غرض سائل به آن تعلق گرفته، مفید عموم است. غرض سائل در این حدیث، سؤال از تنافی و عدم تنافی کردن مدفوع پرنندگان به جهت فعل کثیر بودن است؛ نه سؤال از وجوب اجتناب از مدفوع پرنندگان به سبب نجاست آن.^{۱۰۵}

۲.۶. عدم تساوی احتمالات

بهبهانی بر این باور است که عموم ترک استفصال، مانند عموم لفظی، همه احتمالات سؤال را شامل می‌شود؛ خواه شایع باشد و خواه شاذ. وی دلیل آن را این‌گونه نوشته است: «مجرد الندرة لا يكفي لعدم الاستفصال، لأن السائلين كانوا جاهلين بالمسائل.»^{۱۰۶} از نظر او، سائلان، راجع به حکم شرعی جهل دارند و لذا ممکن است جواب معصوم را حمل بر عموم کنند و صرف شایع بودن یک محتمل و نادر بودن محتمل دیگر نمی‌تواند مانع این برداشت سائلان شود. در مفتاح الكرامة نیز آمده است: «ترك الاستفصال... يفيد العموم لجميع أفراد السؤال.»^{۱۰۷}

در مقابل، برخی مانند نراقی معتقدند: شرط ترک استفصال، تساوی احتمالات است.^{۱۰۸} مصطفی خمینی نیز نوشته است: «ترك الاستفصال وقد تقرّر أنّ من شرائطه عدم الغلبة.»^{۱۰۹} صاحب جواهر معتقد است: نادر بودن برخی احتمالات اگرچه مانع عموم لفظی نیست، ولی جلوی عموم ترک استفصال را می‌گیرد.^{۱۱۰} کاشف الغطاء،^{۱۱۱} موسوی قزوینی،^{۱۱۲} مامقانی،^{۱۱۳} لاری،^{۱۱۴} و خمینی^{۱۱۵} از دیگر کسانی هستند که غلبه یک محتمل را مانع عموم ترک استفصال دانسته‌اند. حتی صاحب جواهر، فعلی را که سائل

۱۰۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۸۴/۷.

۱۰۵. محقق خوانساری، مشارق الشمس، ۲۴/۴.

۱۰۶. بهبهانی، الحاشیة، ۱۷۶/۱.

۱۰۷. حسینی عاملی، مفتاح الكرامة، ۹۶.

۱۰۸. نراقی، تجرید الأصول، ۱۷۲.

۱۰۹. خمینی، مصطفی، کتاب الطهارة، ۱۴۵/۲.

۱۱۰. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۷۱/۱.

۱۱۱. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۵.

۱۱۲. قزوینی، بنایح الأحكام، ۱۶۳/۲؛ قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۸۲۹/۴.

۱۱۳. مامقانی، غایة الآمال، ۲۵/۱.

۱۱۴. لاری، التعلیقة علی ریاض، ۳۴۱.

۱۱۵. خمینی، کتاب البیوع، ۵۳۰.

در خصوص آن از معصوم پرسیده، به قرینه اینکه از مسلمان صادر شده است، حمل بر وجه صحیح آن کرده و این امر را مانع از عموم ترک استفصال دانسته است.^{۱۱۶}

به نظر می‌رسد که باید بین احادیث تعلیمی و افتایی تفصیل داد: در احادیث تعلیمی، غرض سائل، رفع مشکل شخصی خودش نیست؛ بلکه هدفش آموختن احکام شرعی مسئله است؛ خواه حکم شرعی مربوط به فروض شایع مسئله باشد و خواه فروض نادر. لذا غلبه یک محتمل نسبت به محتمل دیگر، سبب انصراف سؤال به محتمل غالب نمی‌شود. در نتیجه، عمومی که از ترک استفصال در احادیث تعلیمی استنباط می‌شود، تحت تأثیر غلبه برخی از احتمالات قرار نخواهد گرفت و شامل همه احتمالات؛ اعم از شایع و شاذ خواهد شد.

اما در احادیث افتایی، سؤال راوی ناظر به احتمالات شایع و مبتلا به جامعه است، به طوری که احتمال اراده احتمالات شاذ و غیرمبتلا به، ضعیف و غیرقابل اعتناست. در چنین مواردی، عمومیت جواب معصوم نسبت به افراد شاذ، بسیار ضعیف و بعید است.^{۱۱۷} از این رو، سیستانی درباره یکی از خصایص احادیث افتایی گفته است: «استهجان التذکیر بالافراد الشاذة النادرة الوقوع»^{۱۱۸} وی معتقد است: در احادیث افتایی چون سؤال راوی ناظر به افراد و احتمالات شایع و مبتلا به است، لذا مستهجن است که معصوم در پاسخ به چنین سؤالی، متذکر افراد و احتمالات شاذ و نادر الوقوع شود.

۳. ۶. مورد سؤال راوی

نائینی، «علم به عدم خصوصیت مورد» را یکی از شرایط استنباط عموم از ترک استفصال دانسته است.^{۱۱۹} چنین شرطی زمانی معنا دارد که وی معتقد باشد ترک استفصال مفید تعدی حکم از مورد سؤال است، و الا خصوصیت داشتن یا خصوصیت نداشتن مورد سؤال، دخلی در عموم ترک استفصال نخواهد داشت. اما وی در جای دیگری تصریح می‌کند که ترک استفصال مفید تعدی حکم از مورد سؤال نیست.^{۱۲۰}

به نظر می‌رسد سخن نائینی صحیح نیست و تعدی از مورد سؤال راوی، از امور بدیهی در ترک استفصال است؛ چراکه عموم ترک استفصال، شامل همه فروض محتمل در سؤال راوی می‌شود و در عین حال، علم داریم که تنها یک فرض از این احتمالات، مبتلا به سائل و مورد سؤال وی بوده، لذا عموم ترک

۱۱۶. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۳۶۲/۲۸.

۱۱۷. بهبهانی، الفوائد الحارثیه، ۱۹۴.

۱۱۸. سیستانی، اختلاف الحدیث، ۷۱.

۱۱۹. نائینی، کتاب الصلاة، ۲۲۱/۱.

۱۲۰. نائینی، منیة الطالب، ۲۰۸/۱.

استفصال بدون تعدی از آنچه مورد سؤال راوی بوده است، تصورشدنی نیست. البته ممکن است مقصود نائینی از عبارت «مورد سؤال راوی»، همه احتمالات سؤال باشد، نه خصوص فرضی که مدّ نظر و مبتلابه سائل بوده است که در چنین صورتی می توان گفت: عموم ترک استفصال، مفید تعدی حکم از مورد سؤال نیست؛ چون عمومیت ترک استفصال، تنها شامل احتمالات سؤال است و از آن تعدی نمی کند.

نکته دیگری که نباید از آن غافل شد این است که علم به عدم خصوصیت مورد، شرط ترک استفصال نیست، بلکه نتیجه ترک استفصال است؛ یعنی عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را هم نسبت به فرضی که مدّ نظر سائل بوده و هم نسبت به سایر فروض مسئله که مدّ نظر سائل نبوده است، استنباط می کند.

ممکن است اشکال شود که نفی خصوصیت مورد، مربوط به قاعده «العبرة بعموم اللفظ» است، نه قاعده «ترک استفصال».

جواب این است که در هر دو قاعده، به نحوی خصوصیت سؤال راوی نفی می شود، با این تفاوت که: ا. در قاعده «العبرة» جواب معصوم فی حدّ نفسه عام است و ظهور وضعی در عموم دارد و تنها، سخن از قرینیت و مخصص بودن سؤال راوی است. لذا وقتی قاعده العبرة جاری می شود، گفته می شود: «مورد سؤال راوی، مخصص جواب معصوم نیست.» ولی در ترک استفصال، جواب معصوم ظهور در عموم ندارد؛ بلکه قرار است توسط عقل، عمومیت جواب نسبت به همه افراد و فروض مسئله (چه فرض و فرد مورد سؤال و چه سایر فروض و افراد) اثبات شود. لذا در ترک استفصال نمی توان گفت: «مورد سؤال، مخصص جواب نیست»، بلکه بهتر است گفته شود: «جواب، منحصر مورد سؤال نیست.» پس قاعده العبرة، دفع مانع می کند از عموم جواب، ولی ترک استفصال، اثبات عموم می کند برای جواب.

ب. در قاعده العبرة گفته می شود که فرد و فرض مورد سؤال، خصوصیتی ندارد، چون از نظر عقلا، مورد، مخصص نیست. ولی در ترک استفصال گفته می شود که فرد و فرض مورد سؤال، خصوصیتی ندارد، چون اگر مورد سؤال، خصوصیتی می داشت، ضرورت داشت که معصوم با استفصال از سائل، فرض مدّ نظر وی را از سایر فروض تفکیک کند. لذا محدود کردن جواب معصوم به مورد سؤال در مجاری قاعده العبرة، خلاف سیره عقلاست، ولی محدود کردن جواب معصوم به مورد سؤال که در مجاری ترک استفصال است، خلاف حکم عقل است.

ج. در قاعده العبرة، تعدی از مورد سؤال، به اندازه مقدار دلالت الفاظ جواب است، ولی در ترک استفصال، تعدی از مورد سؤال، به اندازه احتمالاتی است که در سؤال داده می شود.

۷. استنباطی بودن عموم ترک استفصال

عموم مستفاد از ترک استفصال، لفظی نیست؛ بلکه نوعی عموم عقلی و تقریری است که از مجموع قرآینی، مانند وجود احتمال در سؤال و ترک استفصال استنباط می‌شود. در کتاب اشارات الأصول آمده است: «ان العموم هنا ليس وضعياً... بل بالعقل و القرينة.»^{۱۲۱} تعابیری مانند: «ترک الاستفصال... تجری مجری العموم فی الاقوال»^{۱۲۲} و «ترک الاستفصال ينزل منزلة العموم»^{۱۲۳} نیز حکایت از این دارد که عموم ترک استفصال، استنباطی و نازل منزله عموم لفظی است.

اردبیلی^{۱۲۴} و شیرازی^{۱۲۵} و آملی^{۱۲۶} به وضعی نبودن عموم ترک استفصال اشاره کرده‌اند. وحید بهبهانی^{۱۲۷} از عموم ترک استفصال تعبیر کرده است به: «العموم لغوی» ولی صاحب‌جواهر^{۱۲۸} و عاملی^{۱۲۹} تعبیر «عموم لغوی» را در مقابل عموم ترک استفصال آورده‌اند. به نظر می‌رسد که دیدگاه هر دو در خصوص ماهیت عموم ترک استفصال، واحد است و منشأ اختلاف استعمال، واژه «عموم لغوی» در دو معنای متفاوت است. مقصود بهبهانی این است که عموم ترک استفصال به معنای لغوی آن؛ یعنی شمول و استیعاب است، نه به معنای مصطلح در علم اصول، ولی صاحب‌جواهر عموم لغوی را در عمومی به کار برده که از الفاظ و لغات موضوعه برای عموم استفاده شده است.

۸. ضعیف بودن عموم ترک استفصال

خوانساری درباره دلالت ترک استفصال نوشته است: «ترک الاستفصال مع قیام الاحتمال فيه دلالة ما علی العموم.»^{۱۳۰} تعبیر «دلالة ما» حاکی از این است که ترک استفصال، دلالت ضعیفی بر عموم دارد. وحید بهبهانی در این باره آورده است: «أن ترک الاستفصال يفيد العموم، لكنه عموم ضعيف.»^{۱۳۱} کاشف الغطاء، در مقام اشکال به عمومات مستفاد از برخی اخبار نوشته است: «لو دققنا فی دلالتها لوجدناها

۱۲۱. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۱۲۲. علامه حلی، تذکره الفقهاء، ۶۵۲؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۲۷۰/۱؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۴۲۴/۱۲؛ اصفهانی، تبصرة الفقهاء، ۲۶۶/۱.

۱۲۳. کاشف الغطاء، شرح طهارة، ۳۸۸؛ محقق داماد، کتاب الحج، ۷۳۸/۳.

۱۲۴. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة، ۴۰۳/۵.

۱۲۵. شیرازی، تقریرات، ۲۲۰/۲.

۱۲۶. آملی، مصباح الهدی، ۳۴۱/۱.

۱۲۷. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۴۷۳/۶.

۱۲۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۳۷۱/۱.

۱۲۹. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۶۲/۱۸.

۱۳۰. محقق خوانساری، مشارق الشمس، ۲۱۱/۴.

۱۳۱. بهبهانی، مصابیح الظلام، ۲۴۸/۵.

ضعیفه غیر قویه لأن كثيراً منها عمومه من ترک الاستفصال.»^{۱۳۲}

باتوجه به اینکه عموم ترک استفصال، ضعیف و مبتنی بر سکوت معصوم راجع به احتمالات سؤال است،^{۱۳۳} لذا چنین عمومی، توان معارضه با سایر ادله را نخواهد داشت. از این رو، برخی، عمومیت ترک استفصال را تنها در فرض عدم تعارض اخبار پذیرفته و نوشته‌اند: «ترک الاستفصال... إنما يكون ظاهراً في العموم إذا لم تتعارض الأخبار.»^{۱۳۴} صاحب جواهر نیز معتقد است: عموم ترک استفصال، صلاحیت معارضه با سایر ادله را ندارد.^{۱۳۵} به نظر می‌رسد آشتیانی نیز بر همین باور است و لذا درباره دلالت حدیثی نوشته: «ترک الاستفصال و هو كما ترى لا يعارض ظهور الأمر.»^{۱۳۶} باین وجود، شیخ انصاری، تعارض را بین عموم ترک استفصال و عموم لفظی که از حدیث دیگری استفاده شده، فرض کرده و معتقد است که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد: «فإنَّ الصحيحة عامّة للذكر والأنثى، و خاصّة بوجود الحائل... و الموثقة خاصّة بالأنثى، و عامّة من جهة ترک الاستفصال... و... لا ترجیح لأحد الخبرین علی الآخر.»^{۱۳۷} صاحب ریاض نیز عموم ترک استفصال را در خصوص حدیثی که معارض دارد مطرح کرده است.^{۱۳۸}

آخوند خراسانی به استناد ترک استفصال در برخی از اخبار علاجیه، قائل است که حکم در تعارض خبرین به طور مطلق، تخییر است و دلیل آن را این گونه آورده است: «أنَّ تقييد الإطلاقات الواردة في مقام الجواب عن سؤال حکم المتعارضین بلا استفصال عن کونهما متعادلین أو متفاضلین... بعيد قطعاً.»^{۱۳۹} او معتقد است: تقييد مطلقاتی که حکم متعارضان را تخییر دانسته، بعيد است؛ چراکه امام در پاسخ به سؤال از تعارض خبرین، به طور مطلق حکم به تخییر کرده است، بدون اینکه از راوی پرسد آیا دو حدیث متعارض، متعادلین هستند یا متفاضلین؟ شبیه همین سخن را تبریزی در درس آورده است.^{۱۴۰} خویی نیز برای اثبات استحباب ترجیح، به ترک استفصال در این احادیث استناد کرده است.^{۱۴۱} اما به نظر می‌رسد ترک استفصال در احادیث علاجیه اعتباری ندارد. با وجود احادیث معارضی که

۱۳۲. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۳۵.

۱۳۳. خمینی، مصطفی، کتاب الطهارة، ۱۴۵/۲؛ خمینی، مصطفی، مستند تحریر الوسيلة، ۲۰۵/۱.

۱۳۴. عاملی، استقصاء الإختیار، ۵۱/۳.

۱۳۵. صاحب جواهر، جواهر الکلام، ۹۳/۳.

۱۳۶. آشتیانی، الرسائل التسع، ۱۹۹.

۱۳۷. انصاری، کتاب الصلاة، ۵۷/۲.

۱۳۸. طباطبائی، ریاض المسائل، ۴۴۸/۱.

۱۳۹. آخوند خراسانی، کفایة الأصول، ۳۱۴/۲.

۱۴۰. تبریزی، درس، ۱۴۵/۶.

۱۴۱. خویی، مصباح الأصول، ۴۱۰/۲.

دلالت بر اعمال مرجحات حدیثی دارد، دیگر نمی‌توان به عموم ترک استفصال تکیه کرد؛ چراکه ممکن است معصوم به قرینه احادیثی که دلالت بر اعمال مرجحات دارد، از سائل استفصال نکرده است.

۹. مخالفان عموم ترک استفصال

علامه مجلسی، دلالت ترک استفصال بر عموم را اجماعی دانسته و نوشته است: «ترک الاستفصال، و هو دلیل العموم عند جمیع الأصولیین.»^{۱۴۲} صاحب ریاض نیز با عبارت «هو مفید له عند الجماعة»،^{۱۴۳} به اجماعی بودن مسئله اشاره کرده است. برخی هم راجع به آن نفی ریب کرده و نوشته‌اند: «لا ریب فی إفادته لعموم المقال.»^{۱۴۴}

اما صاحب اشارات به اختلافی بودن مسئله تصریح کرده است.^{۱۴۵} در مسالک نیز عموم ترک استفصال، به جمعی از اصولیان نسبت داده شده است: «ترک الاستفصال... دلیل العموم عند جمع من الأصولیین.»^{۱۴۶}

باتوجه به اینکه برخی از اصولیان به صراحت، عموم ترک استفصال را انکار کرده‌اند، به نظر می‌رسد که مسئله اختلافی است. برای نمونه، علامه حلی^{۱۴۷} و سیدمجاهد^{۱۴۸} معتقدند: ترک استفصال، مفید عموم نیست؛ چراکه ممکن است معصوم به وضعیت راوی و حقیقت مسئله علم داشته و به همین دلیل از راوی استفصال نکرده است که در این صورت، توضیح نخواستن از سائل، به دلیل عمومیت حکم نیست؛ بلکه به دلیل علم معصوم به حقیقت ماجراست. البته این اشکال نخستین بار توسط فخرالدین رازی مطرح شده است.^{۱۴۹}

برخی از اصولیان نیز قائل به تفصیل شده و عموم ترک استفصال را منحصر در فرضی دانسته‌اند که معصوم علم به واقعه مورد سؤال ندارد،^{۱۵۰} حتی برخی به هنگام شک در علم معصوم، اصل عدم اطلاع

۱۴۲. مجلسی، مرآة العقول، ۱۰۰/۲۳.

۱۴۳. طباطبایی، ریاض المسائل، ۱۸۷/۱۲.

۱۴۴. مشکور حولوی، منجزات المریض، ۵۵.

۱۴۵. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۶.

۱۴۶. شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۵۵/۶.

۱۴۷. علامه حلی، تهذیب الوصول، ۱۳۳.

۱۴۸. مجاهد، مفاتیح الأصول، ۱۵۲.

۱۴۹. فخر رازی، المحصول، ۳۸۷/۲.

۱۵۰. نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۲/۲؛ نراقی، تجرید الأصول، ۱۷۲.

معصوم را جاری دانسته‌اند.^{۱۵۱} موسوی قزوینی،^{۱۵۲} شیرازی،^{۱۵۳} فقیه^{۱۵۴} و قمی،^{۱۵۵} از جمله کسانی هستند که قول به تفصیل را پذیرفته‌اند.

از نظر ما، ترک استفصال معصوم، مفید عموم است و اشکالاتی که مخالفان ترک استفصال وارد کرده‌اند، درخور اعتنا نیست و نیز تفصیل مطرح شده نسبت به علم و جهل معصوم مردود است؛ چراکه اولاً، استدلال کسانی که براساس علم معصوم، منکر عموم یا قائل به تفصیل شده‌اند، در فرضی صحیح است که مقصود به إفهام امام(ع)، تنها سائل باشد؛ یعنی غرض معصومان از صدور احادیث، فقط رفع مشکل سائل به‌تنهایی بوده باشد. حال آنکه جواب‌های معصومان که در پاسخ به سؤال راویان صادر شده است، نه تنها برای سائل، بلکه برای حاضران و غایبان و حتی غیر موجودان تا قیام قیامت حجت شرعی خواهد بود. بنابراین، جواب مطلق و سربسته معصوم در جایی که سؤال راوی دارای احتمال است، اگرچه سبب می‌شود سائل وظیفه خودش را دریافت کند، ولی راویان و حاضران در مجلس از واقعیت ماجرا بی‌خبرند و لذا در صورتی که جواب به حسب احتمالات سؤال متفاوت باشد، قطعاً معصوم وظیفه دارد استفصال کند تا جزئیات واقعه مورد سؤال برای حاضران و سایر مسلمانان روشن شود. چگونه می‌شود که پیامبر(ص) و ائمه اطهار که غرضشان از صدور احادیث، تشریح احکام دین برای تمام جامعه بشری بوده و اصحابشان را تشویق به حفظ و نقل روایات می‌کرده‌اند و به آن‌ها یادآور می‌شده‌اند که احادیث را بنویسند و آن را برای فرزندان و آیندگان خود به ارث گذارند،^{۱۵۶} نسبت به استفصال از سائل در جایی که حکم، خاص است و سؤال، عام، غفلت کرده و به فهم سائل اکتفا کرده‌اند، به‌خصوص در مواردی که راوی حدیث، شخصی غیر از سائل است. راوی حدیث در بسیاری از روایات شخصی، غیر از سائل است و این را می‌توان از واژه «سئل»، «سأل» و امثال آن که در احادیث وجود دارد، دریافت. در چنین مواردی اگر حکم، اختصاص به فرض خاص و مبتلابه سائل داشته باشد، علم معصوم به جزئیات واقعه، چگونه جهل راویان و حاضران و غایبان را رفع می‌کند، بلکه حتی نسبت به تفهیم خود سائل هم کافی نیست؛ چراکه ممکن است سائل در وقایع مشابه، به اطلاق جواب معصوم استناد کند و لذا برخی نوشته‌اند: ترک استفصال در فرضی که معصوم علم به جزئیات واقعه داشته باشد، ولی سائل از این علم معصوم بی‌اطلاع باشد، مفید عموم

۱۵۱. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲۶؛ نراقی، انیس المجتهدین، ۷۳۳/۲.

۱۵۲. قزوینی، تعلیقه علی معالم الأصول، ۸۲۹/۴.

۱۵۳. شیرازی، تقریرات، ۲۲۸/۲.

۱۵۴. فقیه، قواعد الفقیه، ۲۶.

۱۵۵. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۲۲۵.

۱۵۶. کلینی، کافی، ۵۲/۱.

است و علم معصوم، مانع آن نیست.^{۱۵۷}

ثانیاً. نحوه پاسخ‌گویی ائمه اطهار به سؤالات راویان، گویای این حقیقت است که معصومان هنگام بیان احکام شرعی، همچون انسان متعارف سخن می‌گفته و هیچ‌گاه علم غیب را در بیان احکام شرعی دخالت نمی‌داده‌ند. وجود احادیثی که در آن معصوم از سائل استفصال کرده است، به تنهایی برای اثبات این نظریه کافی است. لذا شهید صدر در بحث استصحاب می‌نگارد: «أن المفروض فی الإمام أنه عند بیانه للأحكام يتكلم كإنسان متعارف، ولا يعمل علم الغیب فی ذلك المقام.»^{۱۵۸}

ثالثاً. شیخ انصاری درباره علم معصوم و کیفیت آن نوشته: «و اما مسألة مقدار معلومات الامام... و کیفیت علمه بها... فلا یکاد يظهر من الأخبار المختلفة فی ذلك، ما یطمئن به النفس.»^{۱۵۹} وی معتقد است که احادیث شرعی که در خصوص مقدار علم معصومان و کیفیت آن آمده است، به گونه‌ای نیست که انسان بتواند از آن به مطلبی درخور اطمینان برسد.

رابعاً. جریان اصل عدم اطلاع معصوم نیز مردود است و دلیلی بر جریان استصحاب در مسائل اعتقادی وجود ندارد.

حاصل اینکه، فقیه به هنگام استنباط حکم همواره باید به این نکته توجه داشته باشد که گفت‌وگوی بین سائلان و معصومان، محاوره‌ای متعارف طرفینی بوده و امور غیر متعارف، مانند علم معصوم به وقایع هیچ نقشی در آن نداشته است.

۱۰. دلالت استفصال بر اختصاص

کرباسی درباره استفصال معصوم نوشته: «ان الاستفصال يدل علی عدم العموم، فان الاستفصال مع العموم لغو و قبیح.»^{۱۶۰} او معتقد است همان‌گونه که ترک استفصال، دلیل بر تعمیم حکم است، استفصال نیز دلیل بر اختصاص حکم و نفی عموم است؛ چراکه اگر حکم شرعی خاص نباشد، استفصال لغو و قبیح خواهد بود.

اما شیخ انصاری معتقد است که استفصال معصوم در حدیث: «عن الصیام بمکة و المدينة؟ قال: فريضة؟ قلت: لا... قال: لا تصم»^{۱۶۱} دلالت ندارد بر اینکه حکم حرمت صوم در سفر اختصاص به صوم

۱۵۷. قزوینی، ضوابط الأصول، ۲۰۲.

۱۵۸. صدر، مباحث الأصول، ۶۸/۵.

۱۵۹. انصاری، فرائد الأصول، ۱۳۴/۲.

۱۶۰. کرباسی، اشارات الأصول، ۲۸۹.

۱۶۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۰۲/۱۰.

واجب داشته باشد، بلکه ممکن است حرمت صوم هم برای صوم واجب و هم صوم مستحبی ثابت باشد. وی، دلیل عدم اختصاص را این‌گونه آورده است: «إِنَّ الْقَدْرَ الْمَسْلَمَ الثَّابِتَ بِالْعَقْلِ وَالْعُرْفِ: دَلَالَةُ تَرْكِ الْاسْتِفْصَالِ عَلَى الْعُمُومِ، لَا دَلَالَةَ الْاسْتِفْصَالِ عَلَى الْخُصُوصِ.»^{۱۶۲} آملی نیز با اینکه ترک استفصال را دلیل بر عموم می‌داند، ولی استفصال را دلیل بر خصوص ندانسته است.^{۱۶۳} به نظر می‌رسد استفصال دلالتی بر اختصاص ندارد؛ چراکه استفصال ممکن است به غرضی غیر از اختصاص حکم بوده باشد و استفصال در جایی که غرضی به آن تعلق گرفته باشد، قبیح نیست؛ گرچه حکم عام بوده باشد.

نتیجه‌گیری

۱. ترک استفصال، به معنای توضیح‌نخواستن از سائل است و با ترک تفصیل که به معنای توضیح‌ندادن خود معصوم است، تفاوت دارد.
۲. ترک استفصال، تنها در احادیث مسبوق به سؤال راوی جریان دارد و وجود احتمال در سؤال، از ارکان اصلی آن است.
۳. سؤال راوی در مجاری ترک استفصال، نسبت به جزئیات مسئله اجمال دارد و قابلیت ندارد که معصوم به‌عنوان قرینه به آن اعتماد کند.
۴. در مواردی که منشأ احتمال در سؤال راوی، اشتراک لفظی است، امکان عمومیت جواب راجع به احتمالات سؤال وجود ندارد.
۵. مواردی که جواب معصوم، ظهور در همه فرض مسئله یا ظهور در فرض خاصی دارد، مجرای ترک استفصال نخواهد بود.
۶. ترک استفصال راجع به احتمالات سؤال، تنها با عام‌بودن حکم شرعی سازگار است؛ چراکه اگر حکم شرعی، خاص باشد، مستلزم اغرای به جهل خواهد بود.
۷. در احادیث تعلیمی، سؤال راوی، فرضی است و لذا تفصیل و ترک تفصیل با آن سازگارتر است. ولی در احادیث افتایی، راوی، تنها از فرض مبتلا به خود سؤال می‌کند و انگیزه‌ای برای آموختن حکم سایر فرض مسئله ندارد و لذا استفصال و ترک استفصال در آن منطقی‌تر است.
۸. ترک استفصال، تنها در خصوص احتمالاتی مفید عموم است که غرض سائل به آن تعلق گرفته و معصوم در مقام بیان آن است.

۱۶۲. انصاری، کتاب الصوم، ۲۶۹.

۱۶۳. آملی، مصباح الهدی، ۳۰۰/۸.

۹. عموم ترک استفصال، بدون تعدی از فرضی که مدّ نظر سائل است، تصورشدنی نیست؛ چراکه عقل از اجمال سؤال و ترک استفصال، عمومیت حکم را هم راجع به فرضی که مدّ نظر سائل بوده و هم نسبت به سایر فروض، استنباط می‌کند.

۱۰. علم به عدم خصوصیت مورد شرط، ترک استفصال نیست؛ بلکه نتیجه آن است.

۱۱. عموم ترک استفصال در احادیث تعلیمی، تحت تأثیر شیوع و غلبه قرار نمی‌گیرد، برخلاف احادیث افتابیی که عموم ترک استفصال در آن، انصراف به افراد شایع و فروض غالب دارد.

۱۲. عموم ترک استفصال، نوعی عموم ضعیف عقلی و تقریری است که توان معارضه با سایر ادله و عمومات را ندارد.

۱۳. علم معصوم به واقعه مورد سؤال در جایی که حکم اختصاص به فرض خاصی دارد و سؤال، محتمل الوجوه است، برای تفهیم حاضران و راویان حدیث کافی نیست و مانع استنباط عموم از ترک استفصال نخواهد بود.

۱۴. آنچه عقل بر آن دلالت دارد تنها استنباط عموم از ترک استفصال است. اما استنباط انحصار و اختصاص حکم از استفصال معصوم، دلیلی بر آن نیست و عقل و عرف آن را تأیید نمی‌کند.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد. چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کفایة الأصول. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. الرسائل التسع. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

آشتیانی، محمدحسن بن جعفر. کتاب الزکاة. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۲۶ق.

آملی، محمدتقی. مصباح الهدی. تهران: مؤلف. چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

آملی، هاشم. المعالم المأثورة. قم: مؤلف. چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین. معالم الدین. قم: مؤسسه الفقه. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. المهذب البارع. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

اصفهانى، محمدتقی. تبصرة الفقهاء. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۲۷ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب الصوم. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب المکاسب. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الإسلامی. چاپ پنجم، ۱۴۲۴ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب الصلاة. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. کتاب الطهارة. قم: کنگره. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- بحرالعلوم، محمد. بلغة الفقیه. تهران: مكتبة الصادق. چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد. حدائق الناضرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- بلاغی، محمد جواد. الرسائل الفقهية. قم: مركز العلوم و الثقافة الاسلامیة. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل. الحاشية على مدارك الأحكام. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل. الفوائد الحائرية. قم: مجمع الفکر. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل. حاشية مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسه وحید بهبهانی. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل. مصابيح الظلام. قم: مؤسسه بهبهانی. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- تبریزی، جواد. دروس فی مسائل علم الأصول. قم: دار الصدیقة الشهيدة. چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
- حائری، کاظم. فقه العقود. قم: مجمع اندیشه اسلامی. چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- حسینی عاملی، محمد جواد بن محمد. مفتاح الكرامة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- حلی، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- خمینی، روح الله. کتاب الطهارة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- خمینی، روح الله. کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- خمینی، مصطفی. کتاب الطهارة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خمینی، مصطفی. مستند تحریر الوسيلة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. چاپ اول، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الأصول. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- خویی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهة. بی جا: بی تا.
- روحانی، محمد. المرتقی إلى الفقه الارقی: کتاب الحج. تهران: دار الجلی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- سیستانی، علی. اختلاف الحدیث. بی جا: بی تا. ۱۳۹۶ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. غایة المراد. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- شهید اول، محمد بن مکی. القواعد و الفوائد فی الفقه و الأصول و العربية. قم: کتاب فروشی مفید. چاپ اول، بی تا.

- شهید ثانی، زین الدین بن علی. رسائل. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ١٤٢١ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. روض الجنان. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ١٤٠٢ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالك الأفهام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. چاپ اول، ١٤١٣ق.
- شیرازی، محمدتقی بن محبعلی. حاشیة المكاسب. قم: الشریف الرضی. چاپ اول، ١٤١٢ق.
- شیرازی، محمدحسن. تقریرات فی اصول الفقه. قم: اللجنة العلمیة للمؤتر. چاپ اول، ١٤١٨ق.
- صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. جواهر الکلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ١٤٠٤ق.
- صدر، رضا. الإجتهد و التقليد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات. چاپ دوم، ١٤١٥ق.
- صدر، محمدباقر. مباحث الأصول. قم: مرکز النشر. چاپ اول، ١٤٠٨ق.
- طباطبایی، علی بن محمد. ریاض المسائل. قم: آل البيت. چاپ اول، ١٤١٨ق.
- طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ١٤٠٧ق.
- طوسی، محمدبن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: مرتضوی. چاپ سوم، ١٣٨٧ق.
- عاملی، محمدبن حسن. استقصاء الإعتبار فی شرح الإستبصار. قم: آل البيت. چاپ اول، ١٤١٩ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تهذیب الوصول إلى علم الأصول. لندن: مؤسسة امام علی (ع). چاپ اول، ١٣٨٠ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. مختلف الشیعة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ دوم، ١٤١٣ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ اول، ١٤١٢ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. نهاية الأحکام فی معرفة الأحکام. قم: آل البيت. چاپ اول، ١٤١٩ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. تذکرة الفقهاء. قم: آل البيت. چاپ اول، ١٤١٤ق.
- غزالی، محمدبن محمد. المنحول من تعلیقات الأصول. بی جا: دار الفکر. چاپ قدیم، بی تا.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. التنقیح الرائع لمختصر الشرائع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ١٤٠٣ق.
- فخر رازی، محمدبن عمر. المحصول. بی جا: الرسالة. چاپ سوم، ١٤١٨ق.
- فقیه، محمدتقی. قواعد الفقیه. بیروت: دار الاضواء. چاپ دوم، ١٤٠٧ق.
- فیض کاشانی، محسن. نقد الأصول الفقهیة. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد. چاپ اول، ١٣٨٠.
- قزوینی، ابراهیم بن محمدباقر. ضوابط الأصول. قم: مؤلف. چاپ اول، ١٣٧١ق.
- قزوینی، ابراهیم بن محمدباقر. نتائج الأفكار. بمبئی: مؤلف. چاپ اول، ١٢٥٨ق.
- قزوینی، علی موسوی. ینایع الأحکام. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. چاپ اول، ١٤٢٤ق.

- قزوینی، علی موسوی. تعلیقه علی معالم الأصول. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- کاشانی، حبیب‌الله بن علی مدد. تسهیل المسالک إلى المدارک. قم: المطبعة العلمية. چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- کاشف الغطاء نجفی، حسن بن جعفر. انوار الفقاهة: کتاب الطهارة. نجف: کاشف الغطاء. چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- کاشف الغطاء، جعفر. شرح طهارة قواعد الأحکام. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء. بی تا.
- کاشف الغطاء، علی بن محمدرضا. النور الساطع فی الفقه النافع. نجف: الآداب. چاپ اول، ۱۳۸۱ق.
- کرباسی، محمدابراهیم بن حسن. اشارات الأصول. بی جا: مؤلف. چاپ اول، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- لاری، سید عبدالحسین. التعلیقه علی ریاض المسائل. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- مامقانی، محمد حسن بن عبدالله. غایة الآمال. قم: مجمع الذخائر الإسلامیة. چاپ اول، ۱۳۱۶ق.
- مجاهد، محمد بن علی. مفاتیح الأصول. قم: آل البيت. چاپ اول، ۱۲۹۶ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. مرآة العقول. تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. ایضاح ترددات الشرائع. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- محقق خوانساری، حسین بن محمد. مشارق الشموس فی شرح الدروس. بی جا: بی تا. ۱۴۳۰ق.
- محقق داماد، محمد. کتاب الحج. قم: چاپخانه مهر. چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
- محقق کرکی، علی بن حسین. جامع المقاصد. قم: آل البيت. چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی. فرهنگ نامه اصول فقه. قم: مؤلف. ۱۳۸۹.
- مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: دار التفسیر. چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- موسوی عاملی، محمد بن علی. مدارک الأحکام. بیروت: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- موسوی عاملی، محمد بن علی. نهاية المرام. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- میرداماد، محمدباقر بن محمد. حاشیة علی مختلف الشیعة. تهران: بی تا. چاپ اول، ۱۳۹۷ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. قوانین الأصول. تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة. چاپ دوم، ۱۳۷۸ق.
- نائینی، محمد حسین. کتاب الصلاة. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- نائینی، محمد حسین. منیة الطالب. تهران: محمدی. چاپ اول، ۱۳۷۳ق.
- مشکور حولوی، مشکور بن محمد. منجزات المریض. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی. تجرید الأصول. قم: سید مرتضی. چاپ اول، ۱۳۸۴.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر. انیس المجتهدین فی علم الأصول. قم: مؤسسه بوستان کتاب. چاپ اول، ۱۳۸۸ق.
- نوری، حسین. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: آل البيت. چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

همدانی، رضابن محمد هادی. مصباح الفقیه. قم: مؤسسه جعفریه. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم. شرح العروة الوثقی. شارح: کاظم شیرازی. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

Transliterated Bibliography

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Durar al-Fawā'id fī al-Hāsīyah 'alā al-Farā'id*. Tehran: Vizārat-i Farhang va Irshād. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Ḥusayn. *Kifāya al-Uṣūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum, 2007/1428.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *al-Niḥāya al-Aḥkām fī Ma'rifa al-Aḥkām*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Mukhtalif al-Shī'a*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvum, 1993/1413.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Muntahā al-Maṭlab fī Tahqīq al-Madhab*. Mashhad: Majma' Buḥūth al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā'*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

'Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tahdhīb al-Wūṣūl ilā 'Ilm al-Uṣūl*. Landan: Mū'assisa Imām 'Alī(AS). Chāp-i Awwal, 1961/1380.

'Āmulī, Hāshim. *al-Ma'ālim al-Ma'thūra*. Qum: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1986/1406.

'Āmulī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Istiqṣā' al-I'tibār fī Sharḥ al-Istibṣār*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

'Āmulī, Muḥammad Taqī. *Miṣbāḥ al-Hudā*. Tehran: Mu'allif. Chāp-i

Awwal, 1961/1380.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *al-Farā'id al-Uṣūl*. Qum: Majma' al-Fikr al-Islāmī. Chāp-i Panjum, 2003/1424.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṣawm*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Ṭahāra*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Āshtiyānī, Muḥammad Hasan ibn Ja'far. *Al-Rasā'il al-Tis'*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 2004/1425.

Āshtiyānī, Muḥammad Hasan ibn Ja'far. *Kitāb al-Zakāt*. Qum: Kungirah. Chāp-i Awwal, 2005/1426.

Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *al-Fawā'id al-Hā'iriyah*. Qum: Majma' al-Fikr. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *al-Hāshiyah 'alā Madārik al-Aḥkām*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *Hāshiyah Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān*. Qum: Mū'assisa Waḥīd Bahbahānī. Chāp-i Awwal, 1996/1417.

Bahbahānī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Akmal. *Maṣābīḥ al-Zalām*. Qum: Mū'assisa Bahbahānī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Bahr al-'Ulūm, Muḥammad. *Bulghat al-Faqīh*. Tehran: Maktaba al-Ṣādiq. Chāp-i Chāhārum, 1983/1403.

Bahrānī, Yūsuf ibn Aḥmad. *Hadā'iq al-Nādira*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

- Balāghī, Muḥammad Javād. *al-Rasā'il al-Fiqhīya*. Qum: Markaz al-'Ulūm wa al-Thaqāfa al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 2007/1428.
- Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn 'Abd Allāh. *al-Tanqīḥ al-Rā'i li-Mukhtaṣar al-Sharā'i*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1984/1404.
- Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn 'Abd Allāh. *Naqd al-Qawā'id al-Fiqhīyah 'alā Madhdhhab al-Imāmīyah*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.
- Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn 'Umar. *al-Maḥṣūl*. s.l. al-Risālah. Chāp-i Sivum, 1997/1418.
- Faqīh, Muḥammad Taqī. *Qawā'id al-Fiqhīyah*. Beirut: Dār al-Aḍwā'. Chāp-i Duvvum, 1987/1407.
- Fiyḍ Kāshānī, Muḥsin. *Naqd al-'Uṣūl al-Fiqhīyah*. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad. Chāp-i Awwal, 2002/1380.
- Ghazzālī, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Mankhūl min Ta'līqāt al-'Uṣūl*. s.l. Dār al-Fikr. Chāp-i Qadīm, s.d.
- Ḥā'irī, Kāzīm. *Fiqh al-'Uqūd*. Qum: Majma' Andīshih-yi Islāmī. Chāp-i Duvvum, 2002/1423.
- Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-'Urwa al-Wuthqā*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Awwal, 1995/1416.
- Hamadānī, Rizā ibn Muḥammad Hādī. *Miṣbāḥ al-Faqīh*. Qum: Mū'assisa Ja'farīya. Chāp-i Awwal, 1996/1416.
- Hillī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īdāḥ al-Fawā'id*. Qum: Ismā'īlīyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.
- Hurr 'Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shī'a*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1989/1409.
- Husaynī 'Āmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvvum. 1993/1413.
- Ibn Fahd Ḥillī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Muhadhdhab al-Bāri’*. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.
- Ibn Shahīd Thānī, Ḥasan ibn Zayn al-Dīn. *Ma’ālim al-Dīn*. Qum: Mū’assisa al-Fiqh. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Iṣfahānī, Muḥammad Taqī. *Tabṣira al-Fuqahā’*. Qum: Majmū‘ al-Dhakhā’ir al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 2006/1427.
- Karbāsī, Muḥammad Ibrāhīm ibn Ḥasan. *Ashārāt al-Uṣūl*. s.l. Mu’allif. Chāp-i Awwal, s.d.
- Kāshānī, Ḥabīb Allah ibn ‘Alī Madad. *Tashīl al-Masālik ilā al-Madārik*. Qum: al-Maṭba‘a al-‘Ilmīyya. Chāp-i Awwal, 1984/1404.
- Kāshif al-Ghiṭā’ Najafī, Ḥasan ibn Ja‘far. *Anwār al-Faqāhah: Kitāb al-Ṭahāra*. Najaf: Kāshif al-Ghiṭā’. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Kāshif al-Ghiṭā’, ‘Alī ibn Muḥammad Riḍā. *al-Nūr al-Sāṭi’ fī al-Fiqh al-Nāfi’*. Najaf: al-Ādāb. Chāp-i Awwal, 1962/1381.
- Kāshif al-Ghiṭā’, Ja‘far. *Sharḥ Ṭahāra Qawā’id al-Aḥkām*. Najaf: Mū’assisa Kāshif al-Ghiṭā’ .s.d.
- Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Mausū‘at al-Imām al-Khū’ī*. Qum: Mū’assisa Iḥyā’ Āṣār al-Imām al-Khū’ī. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāhah*. s.l. s.n. s.d.
- Khū’ī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Qum: Mū’assisa Iḥyā’ Āṣār al-Imām al-Khū’ī. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Khumaynī, Muṣṭafā. *Kitāb-i al-Ṭahāra*. Tehran: Mū’assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Khumaynī, Muṣṭafā. *Mustanad Taḥrīr al-Wasīlah*. Tehran: Mū’assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, s.d.
- Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Kitāb-i al-Bay’*. Tehran: Mū’assisah-yi Tanzīm va

- Nashr-i Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, 2000/1421.
- Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Kitāb-i al-Ṭahāra*. Tehran: Mū'assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āṣār-i Imām. Chāp-i Awwal, 2001/1422.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya'qūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum. 1987/1407.
- Lārī, Sayyid 'Abd Ḥusayn. *al-Ta'līqa 'alā Riyāḍ al-Masā'il*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1997/1418.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Mar'āt al-Uṣūl*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Duvvum, 1984/1404.
- Māmaqānī, Muḥammad Ḥasan ibn 'Abd Allah. *Ghāya al-Āmāl*. Qum: Majm' al-Dhakhā'ir al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1898/1316.
- Markaz-i Iṭilā'āt va Madārik-i Islāmī. *Farhangnāmah-yi Uṣūl Fiqh*. Qum: Mu'allif. 2011/1389.
- Mashkūr al-Ḥawlāwī, Mashkūr ibn Muḥammad. *Munjazāt al-Marīḍ*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.
- Mīrdāmād, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad. *Hāshīya 'alā Mukhtalaḥ al-Shi'a*. Tehran: s.n. Chāp-i Awwal, 1977/1397.
- Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. *Qawānīn al-Uṣūl*. Tehran: Maktaba al-Ilmīyya al-Islāmīyya. Chāp-i Duvvum, 1959/1378.
- Muḥaqiq Dāmād, Muḥammad. *Kitāb al-Ḥajj*. Qum: Chāpkhānah-yi Mihr. Chāp-i Awwal, 1981/1401.
- Muḥaqiq Ḥillī. Ja'far ibn Ḥasan. *Īdāḥ Taraddudāt al-Sharā'i*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. Chāp-i Awwal, 2007/1428.
- Muḥaqiq Karakī, 'Alī ibn Ḥusayn. *Jāmi' al-Maqāṣid*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Duvvum, 1994/1414.
- Muḥaqiq Khuwānsārī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *Mashāriq al-Shumūs fī Sharḥ al-Durūs*. s.l. s.n. 2009/1430.
- Mujāhid, Muḥammad ibn 'Alī. *Mafātīḥ al-Uṣūl*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i

Awwal, 1878/1296.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Mūsawī 'Āmilī, Muḥammad ibn 'Alī. *Madārik al-Aḥkām*. Beirut: Āl al-Bayt (AS). Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Mūsawī 'Āmilī, Muḥammad ibn 'Alī. *Nihāya al-Marām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Muzaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Panjum, 2003/1381.

Nā'īnī, Muḥammad Ḥusayn. *Kitāb al-Ṣalāt*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

Nā'īnī, Muḥammad Ḥusayn. *Munya al-Ṭālib*. Tehran: Muḥammadī. Chāp-i Awwal, 1954/1373.

Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Maḥdī. *Tajrīd al-Uṣūl*. Qum: Sayyid Murtaẓā. Chāp-i Awwal, 1965/1384.

Narāqī, Maḥdī ibn Abīzar. *Anīs al-Mujtahidīn fī 'Ilm Uṣūl*. Qum: Mū'assisah-yi Būstān-i Kitāb. Chāp-i Avval, 1969/1388.

Nūrī, Ḥusayn. *Mustadrak al-Wasā'il wa Mustanbaṭ al-Masā'il*. Beirut.: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Qazwīnī, 'Alī Musawī. *al-Ta'līqā 'alā Ma'ālim al-'Uṣūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Qazwīnī, 'Alī Musawī. *Yanābī' al-Aḥkām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Dawābiṭ al-'Uṣūl*. Qum: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1952/1371.

Qazwīnī, Ibrāhīm ibn Muḥammad Bāqir. *Natā'ij al-Afkār*. Bamba ĩ: Mu'allif. Chāp-i Awwal, 1842/1258.

Rūḥānī, Muḥammad. *al-Murtaqā ilā al-Fiqh al-Arqā: Kitāb al-Ḥajj*. Tehran:

Dār Jalī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Şadr, Muḥammad Bāqir. *Mabāḥith al-Uşūl*. Qum: Markaz al-Nashr. Chāp-i Awwal, 1988/1408.

Şadr, Rizā. *al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt. Chāp-i Duvvum, 1995/1415.

Şāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan ibn Bāqir. *Jawāhir al-Kalām*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Haftum, 1984/1404.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *al-Qawā'id wa al-Fawā'id fī al-Fiqh wa al-Uşūl wa al-'Arabīyya*. Qum: Kitābfurūshī Mufīd. Chāp-i Awwal, s.d.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *Ghāyat al-Murād*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Rawḍ al-Jinān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1982/1402.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *al-Rasā'il*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 2000/1421.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Afhām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Shīrāz, Muḥammad Ḥasan. *Taqrīrāt fī Uşūl al-Fiqh*. Qum: al-Lajna al-'Ilmīyya li-l-Mū'tar. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Shīrāz, Muḥammad Taqī ibn Muḥib 'ālī. *Ḥāshīya al-Makāsib*. Qum: al-Sharīf al-Raḍī. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Sīstānī, 'Alī. *Ikhtilāf al-Hadīth*. s.l. s.n. 1976/1396.

Ṭabāṭabāyī, 'Alī ibn Muḥammad. *Rīyāḍ Masā'il*. Qum: Āl al-Bayt. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Tabrīzī, Javād. *Durūs fī Masā'il 'Ilm al-Uşūl*. Qum: Dār al-Şidīqa al-Shahīda. Chāp-i Duvvum, 2006/1427.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fī Fiqh al-Imāmīyah*. Tehran:

Murtażawī. Chāp-i Sivum, 1967/1387.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Tahdhīb al-Aḥkām*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.

Yazdī Muḥammad Kāẓim ibn ‘Abd al-‘Azīm. *Sharḥ-i al-‘Urwa al-Wuthqā*. Shārh: Kāẓim Shirāzī. Najaf: Mū’assisa Kāshif al-Ghiṭā’. Chāp-i Awwal, 1991/1411.

